

# شعر الیزابت بیشاپ:

## دقت و صداقت در توصیف

planets, that is - the tinted ones:  
Venus going down, or Mars,

or the pale green one. With a wind,  
they flare and falter, wobble and toss;  
but if it's still they steer between  
the kite sticks of the Southern Cross,  
receding, dwindling, solemnly  
and steadily forsaking us,  
or, in the downdraft from a peak,  
suddenly turning dangerous.

این فانوس ها همچون ستارگان و سیارات درخشان به نظر می رسند ولیکن چون بر زمین فرو افتند و طبیعت را به آتش کشند، حیوانات وحشت زده و از همه جا بی خبر را به هر سو گریزان می کنند. حتی آرمادیلوها که معمولاً با زرهی بسیار محکم خود را از خطرهای طبیعی محفوظ می دارند، با مشاهده آتشبار آتشی که از آسمان فرود می آید، از لانه خود گریزان می شوند. بدین ترتیب، سنت فانوس هوا کردن، دارای دو چهره کاملاً متضاد است؛ از یک سو زیبایی خیره کننده ای را در دل شب پدید می آورد و از سوی دیگر می تواند مایه وحشت و ایجاد خسارت غیر قابل جبران بشود.

شعر «آرمادیلو»ی بیشاپ با ارائه واقیعت عینی، خواننده را قانع می کند که به خطر یک سنت غیر قانونی (فانوس هوا کردن) اعتراف نماید، ولیکن تا قبل از بند نهایی شعر، به غیر از حضور زیبا شناختی شاعر، کمتر می توان از او در متن شعر نشانی یافت. فاصله ای که شاعر از شعر خود می گیرد، باعث می شود که شعر به دامن احساسات نغلتد و هویت غیر مغرضانه خود را حفظ کند. بیشاپ با اعمال کنترل کامل بر اجزای صوری این شعر، و با رعایت دقت کامل در راهبردن توانایی توصیفی خود، شعر را از خطر هر نوع ساده گرایی و نتیجه گیری زود هنگام نجات می دهد.

Last night another big one fell.  
It splattered like an egg of fire



شعر «آرمادیلو» اثر الیزابت بیشاپ، تأملی است درباره یکی از آداب مردم برزیل در ارسال شبانه فانوس های کاغذی به آسمان برای بزرگداشت قدیس سن جان در جشنواره ای که در شهر ریودژانیرو برگزار می گردد. صعود فانوس های کاغذی در دل شب که زیبایی خیره کننده ای را ایجاد می کند، در عین حال دارای خطری بالقوه است، خطر سقوط و به آتش کشیدن طبیعت و اموال انسان ها.

This is the time of year  
when almost every night  
the frail, illegal fire balloons appear.  
Climbing the mountain height,  
rising toward a saint  
still honored in these parts,  
the paper chambers flush and fill with light  
that comes and goes, like hearts.

Once up against the sky it's hard  
to tell them from the stars-



against the cliff behind the house.  
The flame ran down. We saw the pair

of owls who nest there flying up  
and up, their whirling black- and- white  
stained bright pink underneath, until  
they shrieked up out of sight.

The ancient owls` nest must have burned.  
Hastily, all alone,  
a glistening armadillo left the scene,  
rose- flecked, head down, tail down,  
and then a baby rabbit jumped out,  
*Short- eared*, to our surprise.  
So soft !- a handful of intangible ash  
with fixed, ignited eyes.

*Too pretty, dreamlike mimicry!*  
*O falling fire and piercing cry*  
*and panic, and a weak mailed fist*  
*clenched ignorant against sky!*

که با عشق و اعتقاد به یک ایده آل انسانی به آسمان فرستاده می شود ولیکن نهایتاً می تواند به آشوب و ضایعات مالی و جانی منجر گردد. بنا به گفته شاعر، فانوس کاغذی ناگهان همچون یک تخم مرغ آتشین می شکند و به دوروبر پخش می شود و لانه جغد را همچون جانوران زمینی مورد تهدید و تعرض قرار می دهد. فانوسی که چون یک قلب تپنده به آسمان شب زیبایی می بخشد، می تواند مرگ و نیستی را به طبیعت ارزانی دارد.

شعر «ماهی» یکی از تحسین شده ترین اشعار الیزابت بیشاپ است. در این شعر، راوی که یک ماهی بزرگ را به دام انداخته است، به مشاهده دقیق ظاهر فیزیکی ماهی صید شده می پردازد. توصیفات دقیق بیشاپ که یکی از مشخصات کار شعری اوست، در اینجا به خوبی نمایان است و به نظر می آید که شاعر کاملاً از صید خود راضی و به آن مفتخر است. حکایات عامیانه مربوط به صید ماهی که همواره صیادان به نقل آنها می پرداخته اند و در «موبی دیک» شاهکار هرمان ملویل به یک حماسه بدل شده است، تاریخچه ای طولانی دارد. حکایات بیشاپ نیز همچون داستان ملویل، روایت کلیشه ای و مرسوم صید ماهی را به چالش می طلبد. در کتاب مقدس، حکایت صید ماهی توسط انسان به نوعی حماسه تسلط انسان بر طبیعت بدل گشته است. اما بیشاپ یک ماهی

**\* آنچه که در شعر «آرمادیلو» متناقض نماست، نیت ارسال فانوس های کاغذین است که با عشق و اعتقاد به یک ایده آل انسانی به آسمان فرستاده می شود ولیکن نهایتاً می تواند به آشوب و ضایعات مالی و جانی منجر گردد.**

آنچه مهم تر از توصیف کیفی حیوانات گوناگون در این شعر است، ایجاد ارتباط بین واکنش این حیوانات و آن حادثه کلیدی است که در شعر اتفاق می افتد و خواننده را وادار می کند تا به تعمق درباره آسیب پذیری این حیوانات در برابر خطری غیر مترقبه پردازد. همه دستپاچگی و مصیبت حیوانات در جمع بندی پایانی شعر که با حروف ایتالیک نوشته شده است (تا از بقیه شعر متمایز شود) بیان شده است. وضعیت این حیوانات، زیرکانه به وضعیت و سرنوشت انسان ها تعمیم داده می شود. ما انسان ها نیز با وجود تمامی هوش و امکانات خویش از جلوگیری از عواقب وحشتناک بسیاری از رویدادهای مصیبت بار ناتوان هستیم. آنچه که بویژه در این شعر متناقض نما است، نیت ارسال فانوس های کاغذین است

I looked into his eyes  
 which were far larger than mine  
 but shallower, and yellowed,  
 the irises backed and packed  
 with tarnished tinfoil  
 seen through the lenses  
 of old scratched isinglass.  
 They shifted a little, but not  
 to return my stare.  
 -It was more like the tipping  
 of an object toward the light.  
 I admired his sullen face,  
 the mechanism of his jaw,  
 and then I saw  
 that from his lower lip  
 -if you could call it a lip –  
 grim, wet, and weaponlike,  
 hung five old pieces of fish - line,  
 or four and a wire leader  
 with the swivel still attached,  
 with all their five big hooks  
 grown firmly in his mouth.  
 A green line, frayed at the end  
 where he broke it, two heavier lines,  
 and a fine black thread  
 still crimped from the strain and snap  
 when it broke and he got away.  
 Like medals with their ribbons  
 frayed and wavering,  
 a five – haired beard of wisdom  
 trailing from his aching jaw.  
 I stared and stared  
 and victory filled up  
 the little rented boat,  
 from the pool of bilge  
 where oil had spread a rainbow  
 around the rusted engine  
 to the bailer rusted orange,  
 the sun – cracked thwarts,



بزرگ جنه را تقریباً بدون زحمت چندانی صید می کند و سپس  
 آن را آزاد می کند. رنگین کمانی که در پایان شعر بر روی روغن  
 پخش شده بر سطح قایق تشکیل می شود، اشاره ای مستقیم به  
 رنگین کمان باستانی دارد که توافق میان خداوند و نوح را در  
 روایت های دینی به یاد می آورد.

### The Fish

I caught a tremendous fish  
 and held him beside the boat  
 half out of water, with my hook  
 fast in a corner of his mouth.  
 He didn't fight.  
 He hadn't fought at all.  
 He hung a grunting weight,  
 battered and venerable  
 and homely. Here and there  
 his brown skin hung in strips  
 like ancient wallpaper,  
 and its pattern of darker brown  
 was like wallpaper:  
 shapes like full - blown roses  
 stained and lost through age.  
 He was speckled with barnacles,  
 fine rosettes of lime,  
 and infested  
 with tiny white sea-lice,  
 and underneath two or three  
 rags of green weed hung down.  
 While his gills were breathing in  
 the terrible oxygen  
 -the frightening gills,  
 fresh and crisp with blood,  
 that can cut so badly-  
 I thought of the coarse white flesh  
 packed in like feathers,  
 the big bones and the little bones,  
 the dramatic reds and blacks  
 of his shiny entrails,  
 and the pink swim-bladder  
 like a big peony.

چه به نظر می آید که ماهیگیر در انتظار ورود یک قایق ماهیگیری نشسته است ولیکن قایقی که به بندرگاه او نزدیک می شود، قایق مرگ است. همراه با ماهیگیر، تمامی ابزار و وسایل ماهیگیری وی نیز زنگ خورده و فرسوده هستند. ماهیان همچنان تازه و بی تغییر در دریا شناورند، در حالی که شاعر تقریباً نیمی از شعر خود را در جهان کهنه و فرسوده دهکده ماهیگیری سپری می کند.

Although it is a cold evening,  
down by one of the fishhouses  
an old man sits netting,  
his net, in the gloaming almost invisible,  
a dark purple- brown,  
and his shuttle worn and polished.  
The air smells so strong of codfish  
it makes one`s nose run and one`s eyes water.  
The five fishhouses have steeply peaked roofs  
and narrow, cleated gangplanks slant up  
to storerooms in the gables  
for the wheelbarrows to be pushed up and down on.  
All is silver: the heavy surface of the sea,  
swelling slowly as if considering spilling over,  
is opaque, but the silver of the benches,  
the lobster pots, and masts, scattered  
among the wild jagged rocks,  
is of an apparent translucence  
like the small old buildings with an emerald moss  
growing on their shoreward walls.  
The big fish tubs are completely lined  
with layers of beautiful herring scales  
and the wheelbarrows are similarly plastered  
with creamy iridescent coats of mail,  
with small iridescent flies crawling on them.  
Up on the little slope behind the houses,  
set in the sparse bright sprinkle of grass,  
is an ancient wooden capstan,  
cracked, with two long bleached handles  
and some melancholy stains, like dried blood,  
where the ironwork has rusted.  
The old man accepts a Lucky Strike.  
He was a friend of my grandfather.  
We talk of the decline in the population  
and of codfish and herring

the oarlocks on their strings,  
the gunnels – until everything  
was rainbow, rainbow, rainbow!  
And I let the fish go.

شاعر ظاهراً در پایان به این نتیجه می رسد که با کشتن ماهی به نتیجه دلخواهش نمی رسد و با وجود هیجان اولیه اش در صید ماهی، آن را آزاد می کند، گویی که آزاد ساختن ماهی نسبت به کشتن آن، پیروزی بزرگتری است. صرف داشتن یک آرزو گاه می تواند بزرگتر و هیجان انگیزتر از دست یافتن به آن آرزو باشد. راوی هرچه بیشتر به ظاهر ماهی دقت می کند، تشابه و توازی بیشتری بین خصوصیات صید خویش و ویژگی های انسانی پیدا می کند و بدین ترتیب تأمل در وضعیت فیزیکی ماهی صید شده،

**\* زبان تصویری مُسلط بر شعر ماهی ، شباهتی جدی میان راوی و ماهی صید شده برقرار می سازد که حس انسان انگاری را هرچه بیشتر در خواننده شعر تقویت می کند و به عمل نهایی صیاد معنا می بخشد.**

به نوعی بازجویی از خود تبدیل می شود. به مرور فاصله بین مشاهده گر و موضوع مورد مشاهده از بین می رود. راوی به چشم های ماهی نگاه می کند بی آنکه از طرف ماهی نگاه مشابهی دریافت کند و بدین ترتیب گویی میل او به جان بخشیدن به ماهی هرچه افزون تر می گردد. ماهی، نوعی واسطه بین راوی و زبانی است که وی توسط آن تصویر خویش را مجسم می سازد. توصیف کاغذ دیواری و تصویر گل ها و استعاره تزئیناتی که بدن ماهی به آنها مُزین است، همگی با دقت انتخاب شده اند. زبان تصویری مُسلط بر شعر، شباهتی جدی میان راوی و ماهی صید شده برقرار می سازد که حس انسان انگاری را هرچه بیشتر در خواننده شعر تقویت می کند و به عمل نهایی صیاد معنا می بخشد.

شعر «در کلبه های ماهیگیری» تقریباً بلافاصله ما را با یک دنیای به حال خود رها شده و متروکه آشنا می سازد. اغلب خوانندگان احتمالاً با این دنیا آشنا نیستند و حتی خود راوی نیز با آن آشنایی کامل ندارد. این، دنیای ماهیگیران پیری است که روزگار آنها به سر آمده است و یکی از آنان مشغول کار بر روی تور ماهیگیری است. در این جهان همه چیز در آستانه پایان یافتن است. اگر

almost in the same spot, with a sort of shrug  
as if it were against his better judgement.  
Cold dark deep and absolutely clear,  
the clear gray icy water... Back, behind us,  
the dignified tall firs begin.  
Bluish, associating with their shadows,  
a million Christmas trees stand  
waiting for Christmas. The water seems suspended  
above the rounded gray and blue- gray stones.  
I have seen it over and over, the same sea, the same,  
slightly , indifferently swinging above the stones ,  
icity free above the stones,  
above the stones and then the world.  
If you should dip your hand in,  
your wrist would ache immediately,  
your bones would begin to ache and your hand would burn  
as if the water were a transmutation of fire  
that feeds on stones and burns with a dark gray flame.  
If you tasted it, it would first taste bitter,  
then briny, then surely burn your tongue.  
It is like what we imagine knowledge to be:  
dark, salt, clear, moving, utterly free,  
drawn from the cold hard mouth  
of the world, derived from the rocky breasts  
forever, flowing and drawn, and since  
our knowledge is historical, flowing, and flown.

دریای متحرک دانش، دریایی عمومی و در عین حال شخصی  
است؛ در حالی که خشکی، یادآور اشیایی است که شاعر آنها را از  
گذشته خود به خاطر می آورد. آب همواره در حال تلاطم و جریان،  
نماد چیزی نامشخص ولی در عین حال وسیع و سیال است. اشیاء  
مشخص و کوچک همچون دیگ های مملو از خرچنگ، فرغون ها و  
استخرهای ماهی، به سادگی به خاطر سپرده می شوند، اما مفاهیم  
بزرگ که ساده به چنگ نمی آیند، همچون دریا گسترده و وسیع  
هستند و هویت آنها به سادگی قابل تشخیص نیست.

منابع:

- 1-Parker, Robert D. The Unbeliever: The Poetry of Elizabeth Bishop. Urbana: University of Illinois Press, 1988.  
2-Schwartz, Lloyd, and Sybil P.Estess. eds. Elizabeth Bishop and Her Art. Ann Arbor: University of Michigan Press, 1983.

while he waits for a herring boat to come in.  
There are sequins on his vest and on his thumb.  
He has scraped the scales, the principal beauty,  
from unnumbered fish with that black old knife,  
the blade of which is almost worn away.

Down at the water's edge, at the place  
where they haul up the boats, up the long ramp  
descending into the water, thin silver  
tree trunks are laid horizontally  
across the gray stones, down and down  
at intervals of four or five feet.

سرانجام توجه راوی از فضای فرسوده ساحل به آب معطوف  
می شود و ذهن وی همچون شناگری که محتاطانه در ساحل گام  
برمی دارد تا به امواج تن بسپارد، متوجه دریا می شود. نیمه اول  
شعر مملو است از تصاویر مربوط به کار و زحمت؛ و در آن، صدای  
راوی، آرام و غیرشخصی است. اما در نیمه دوم شعر، حرکت و  
جنبش، تصویر مسلط است. در نیمه نخست حتی تصویر دریا  
سنگین و غیر شفاف بود ولیکن در نیمه دوم همه چیز به حرکت  
در می آید. در مسیر پیوستن به دریا، حواس راوی اندکی با توصیف  
خنده آور یک شیر دریایی که به دقت به آواز شاعر گوش می کند،  
منحرف می شود ولیکن حرکت به سوی دریا ادامه می یابد. راوی  
نیز همچون شیرهای دریایی به غوطه وری کامل در آب معتقد است؛  
اگر چه در این شعر، غوطه ور شدن در آب، معنای استعاری دارد و  
شاعر هیچگاه آب را لمس نمی کند.

آب این دریا چنان سرد است که پوست را می سوزاند. در  
این شعر، بیشاپ مشغول دیدار از سرزمین مادری خویش و  
آب های اقیانوس اطلس شمالی است و سردی آب می تواند تعبیری  
استعاری از عدم وجود محبت مادری در زمان کودکی بیشاپ باشد.

Cold dark deep and absolutely clear,  
element bearable to no mortal,  
to fish and to seals...One seal particularly  
I have seen here evening after evening.  
He was curious about me. He was interested in music;  
like me a believer in total emmersion,  
so I used to sing him Baptist hymns.  
I also sang "A Mighty Fortress Is Our God."  
He stood up in the water and regarded me  
steadily, moving his head a little.  
Then he would disappear, then suddenly emerge